گفت‌وگوی «جوان» با خانواده و همرزمان شهید محسن محمدی که ۱۲ مرداد امسال در رزمایش رزمندگان انصارالمهدی(عج) زنجان به شهادت رسید

محسن سپاه را برای شهادت انتخاب کرده بود

شکوفه زمانی

۱۲مرداد ماه بود که خبر رسید سروان محسن محمدی از رزمندگان تیپ انصارالمهدی استان زنجان در رزمایش آمادگی سالانه به شهادت رسیده است. سروان محمدی متولد سال ۱۳۷۰ و از جوانان فعال و هیئتی زنجان بود که در جبهه‌های جنگ نرم، اردوهای جهادی و دفاع از حرم فعالیت چشمگیری داشت. شهید محمدی علاوه بر آنکه از جهادگران شناخته شده زنجان بود، به عنوان مدافع حرم نیز مدتی در سوریه حضور یافته بود. گفت‌وگوی ما با برادر، همسر و دو نفر از همرزمان شهید را پیش‌رو دارید.

تصویری از شهید محمدی در حین کمک به سیل‌زدگان آق‌قلا

علی محمدی برادر شهید

شما برادر بزرگ‌تر شهید هستید؟

بله، من فرزند اول خانواده بودم و محسن فرزند آخر خانواده. متولد سال ۷۰ بود و از نظر سنی ۱۱ سال از او بزرگ‌تر بودم. ما در خانواده‌مان سه برادر و دو خواهر هستیم. محسن از شش سال پیش در تیپ المهدی(عج) فعالیت می‌کرد. از همان بچگی‌هایش خصوصیات اخلاقی خاصی داشت. باید اقرار کنم در این عمر چند ساله آقا محسن، ما اصلاً بداخلاقی از او نسبت به پدر و مادر و اطرافیان ندیدیم.

چطور شد ایشان به عضویت سپاه درآمدند؟

محسن وقتی دیپلمش را گرفت در رشته عمران و معماری در دانشگاه نیمه دولتی قبول شد. لیسانسش را که گرفت، به او شغل نظامی در سپاه را پیشنهاد دادند. همان زمان به عنوان کارمند اداره گاز هم پذیرفته شده بود، اما چون بچه مذهبی بود، سپاه را ترجیح داد. سال ۹۳ به استخدام سپاه درآمد. روحیاتش با جو سپاه جور بود. من اوایل راضی به عضویتش در سپاه نبودم، چون پدرمان بازنشسته سپاه بود و سختی‌های این کار را در زندگی خانوادگی لمس کرده بودیم. اما محسن به سپاه علاقه داشت و ما هم به علایقش احترام گذاشتیم. بیشتر دوران نوجوانی شهید در هیئت‌ها سپری می‌شد. روحیه بسیجی داشت و هنگام مرخصی‌هایش در اردوهای جهادی شرکت می‌کرد. حضور در این اردوها از برنامه‌های ثابت شهید بود. بعد از ازدواج همسرش با فعالیت‌های جهادی او همراه می‌شد و در شهر زنجان به مناطق محروم و خانواده‌های بی‌بضاعتی که وجود داشتند سر می‌زدند و کمک‌رسانی می‌کردند. محسن در تهیه جهیزیه جوان‌ها هم فعال بود.

پس فعالیت‌های جهادی شهید منظم و سازمان یافته بود؟

محسن در هیئتی به نام هیئت ثارالله شرکت داشت. از همان طریق یک قرارگاه جهادی هم داشتند که بچه‌های این قرارگاه همیشه آتش به اختیار عمل می‌کردند و زیر نظر هیچ ارگانی هم نبودند. به صورت خودجوش کار می‌کردند. در قضیه سیل اخیر شهید محمدی همراه بچه‌های این قرارگاه در روستای آق‌قلای استان گلستان حضور یافتند و به مدت ۱۵ روز به مردم سیل‌زده کمک‌رسانی کردند. همان ایام شهید تلاش کرد به منطقه پلدختر برود ولی اعزامش جور نشد و برگشت. تصمیم گرفت به آق قلا برود. من هم همراهش شدم که روز حرکت نتوانستم با او بروم. خودش همراه با بچه‌های کوی جهادی هیئت ثارالله به آق قلا رفتند.

نحوه شهادتشان چطور بود؟ در خبرها آورده شده بود که ایشان در رزمایش شهید شدند.

الان که با شما حرف می‌زنم، چند روز بیشتر از شهادت محسن نمی‌گذرد. راستش ما هنوز فرصت نکردیم نحوه شهادتش را از همرزمان یا مسئولانش پیگیری کنیم. تا همین حد به ما گفته‌اند برادرم و همرزمانش در تیپ انصارالمهدی هر ساله برای ارتقای توان دفاعی‌شان رزمایش برگزار می‌کنند. حین برگزاری همین رزمایش برادرم شهید می‌شود. این رزمایش در منطقه‌ای بین زنجان و میانه «جاجرود» آغاز شده بود.

معصومه کریمی همسر شهید

چطور با شهید محمدی آشنا شدید؟

آشنایی و ازدواج ما به صورت سنتی بود. خواهر شهید بنده را در مراسمی دیده بود و با خانواده برای خواستگاری به منزل ما آمدند. من متولد ۷۴ هستم و چهار سال از شهید کوچک‌ترم. ۳۱شهریور پیش‌رو سومین سالگرد عقدمان می‌شد. سال ۹۵ عقد و شش ماه بعد در ماه فروردین مراسم عروسی را برگزار کردیم.

گویا شهید به عنوان مدافع حرم به سوریه رفته بود، شما مخالفتی با حضورش نداشتید؟

خیر، خودش این راه را دوست داشت و حتی در مراسم خواستگاری علاقه‌اش به مدافع حرم شدن را با من مطرح کرده بود. آن زمان به من گفت هر موقع احتیاج باشد من به سوریه می‌روم. در مورد سختی‌های شغلش و مأموریت رفتن‌هایش هم با من صحبت کرده بود. حتی قبل از آنکه به عنوان مدافع حرم عازم سوریه شود، وصیتنامه‌ای تنظیم کرده بود. بیشتر روی مسئله حجاب تأکید داشت و در وصیتنامه‌اش عنوان کرده بود: «حجاب، حجاب، حجاب را رعایت کنید» و نوشته بود: «اگر برنگشتم قربانی در راه خانم حضرت زینب (س) حسابم کنید. امیدوارم خدا هم قبولم کند.»

در بخش دیگر وصیتنامه‌اش نوشته بود: «جان شما و جان نایب امام زمان (عج)، آقا را تنها نگذارید و پشتیبان ولایت باشید.»

محسن همیشه در حرف‌هایش می‌گفت بالاخره روزی شهید می‌شود. دو بار خودم در خواب دیده بودم که محسن با شهادت ما را ترک می‌کند. یک‌بار در سوریه که بود خواب دیدم محسن شهید شده است و جنازه‌اش را هیچ وقت به ما تحویل ندادند. در خواب دومی که از محسن دیدم خبر شهادتش را به من اعلام کرده بودند تا اینکه در این مأموریت آخری خوابم تعبیر شد و او به شهادت رسید.

شهید محمدی چه دیدگاهی نسبت به شهدا داشتند؟

آقا محسن عاشق رفتن به زیارت بود. بیشتر سفرهای تفریحی‌مان هم رفتن به مکان‌های زیارتی بود. در ماه دو بار به زیارت حضرت معصومه(س) در قم می‌رفتیم. شب‌های جمعه هم به زیارت مزار شهدا می‌رفتیم. بیشتر پاتوقمان هم در هیئت ثارالله بود. همه فامیل از این قضیه آگاه بودند که ما شب‌های جمعه مهمان شهدا هستیم و آن موقع نه به مهمانی می‌رویم و نه اینکه مهمان خانه ما می‌آمد.

برادر شهید می‌گفتند آقا محسن به کمک سیل‌زدگان گلستانی رفته بود.

بله، همسرم خیلی از وضعیت مردم سیل‌زده تعریف می‌کرد. می‌گفت اگر وضعیت سیل‌زده‌ها را ببینی جگرت آتش می‌گیرد که آنها در چه شرایط سختی به سر می‌برند. یک روز هم معلمی از اهالی آنجا بچه‌های جهادی را دعوت کرده بود. محسن از ساده‌زیستی آن معلم خیلی خوشش آمده بود و برای ما از ایشان تعریف می‌کرد.

> آقا محسن سپاه را برای شهادت انتخاب کرده بود تا اینکه توانست به آرزویش برسد. هر کس محسن را می‌دید جذبش می‌شد و حتی آنهایی هم که او را نمی‌شناختند در مراسم تشییع‌اش شرکت داشتند و می‌گفتند حیف شد که رفت

خصوصیات اخلاقی بارز شهید چه بود؟

خیلی شوخ طبع بود و همیشه در کارهایش صداقت داشت. بیشتر حرفش انجام واجبات و ترک محرمات بود. تواضع و اخلاصش زبانزد همه بود. دوست نداشت کارهای خیرش را دیگران بفهمند.

در آخرین دیداری که همسرتان مأموریت می‌رفت فکر می‌کردید این آخرین خداحافظی‌تان باشد؟

آخرین مأموریتش شمال غرب نزدیک میانه بود. آن روز خیلی آرام وسایلش را جمع کرد و استرس نداشت. نمی‌گفت «دیرم شد» خودم از آرام بودن آقا محسن تعجب کرده بودم. موقعی که آب پشت سرش ریختم دو بار برگشت من را نگاه کرد و گفت: «معصومه آب نریز زود برمی‌گردم.» همیشه موقع رفتن به مأموریت‌هایش به من می‌گفت: «معصومه تنها نمانی برو پیش پدر و مادرت» ولی این دفعه آخری گفت: «مواظب خودت باش.»

در این مدت کوتاه زندگی مشترکتان چه خاطراتی از شهید محمدی دارید؟

اولین تولدی که شهید برایم گرفته بود چند روز قبل از تاریخ تولدم بود. چون می‌گفت من نیستم و می‌روم منطقه، این آخرین کیک تولد عمرم توسط شهید شد. اولین سفرمان با شهید اربعین سال ۹۵ در دوران نامزدی به کربلا بود. موقعی که از زیارت حرم بیرون آمدم هنگام تحویل گرفتن کفش‌هایم یک لحظه از شلوغی آنجا حالم بد شد. اولین کاری که شهید کرد سریع از من عکس گرفت و گفت: «یادگاری می‌مونه.» خیلی عاشق عکس گرفتن بود.

حسین باقری همرزم شهید

دوستی شما با شهید محمدی از چه زمانی رقم خورد؟

از سال ۹۴ به مدت چهار سال در محل کار و هیئت با شهید محمدی دوست بودم. اواخر سال ۹۶ و سال ۹۷ بود که من برای اعزام به سوریه ثبت‌نام کرده بودم. آقا محسن به من التماس می‌کرد که تو یک دوره به سوریه رفته‌ای، این‌بار نرو و اجازه بده من جای تو بروم، اما من هم نمی‌خواستم فرصت را از دست بدهم. نمی‌دانم آقا محسن چه دعایی کرد که رفتنش به سوریه درست شد. با آنکه در بخش آموزشی با هم بودیم ولی قسمت ایشان شد و او رفت. ۵۵ روز بدون مرخصی در سوریه ماند. در گردان که بودیم بیشتر کارهای فرهنگی مراسم با شهید بود. همیشه در مراسم عزاداری‌ها گریه‌های خاصی داشت و با صدای بلند گریه می‌کرد. همیشه تبسم به لب داشت. بچه‌هایی که محسن را می‌شناختند می‌گفتند یک‌بار نشد اخمی در چهره او ببینیم.

از لحظات آخر شهید محمدی اطلاعی دارید؟

من تا لحظات آخر در رزمایش با او بودم. شهید وضو گرفت و نماز ظهرش را خواند. بعد گفت: «نماز نخوانم کارم درست در نمی‌آید.» قبل از رزمایش دوستان بسیجی شهید تعریف می‌کردند که آقا محسن یک کلاه زیبایی داشت. یکی از بسیجی‌ها درخواست کرد کلاه را به او بدهد. شهید هم کلاه را به او داد. یکی از بسیجیان هم تسبیحش را درخواست کرد و محسن هم تسبیح را به او داد. بسیجی دیگری هم چفیه‌اش را خواست و باز محسن چفیه را بخشید و به آن بسیجی داد. خدا رحمت کند محسن را که هم خودش مرد بود و هم تمام خانواده‌اش در پذیرفتن خبر شهادت او دریایی از صبر بودند.

اکبر محمدلو همرزم شهید

شما چند وقت با شهید دوست بودید و چه خاطراتی از وی دارید؟

از زمانی که ایشان وارد سپاه شد پیش هم بودیم. چند مرتبه‌ای هم در شمال غرب کشور و آذربایجان غربی در مأموریت‌ها با هم بودیم. آقا محسن بسیار شوخ طبع بود. همیشه می‌گفت و می‌خندید و شوخ طبعی‌هایش باعث می‌شد سپری شدن روزهای سخت را در مأموریت‌ها احساس نکنیم و نفهمیم که ۱۵ روز چطور تمام می‌شود. زمانی که با محسن در عملیات بودیم ایشان مجرد بود. من چون خودم متأهل بودم محسن را تشویق می‌کردم که هر چه زودتر ازدواج کند ولی آقا محسن همیشه می‌گفت: «من شهید می‌شوم چرا یکی را بیاورم پا گیر من شود.» من به او می‌گفتم: «شما تازه آمدید تا شهادت خیلی راه است.» تا اینکه من شماره مادرش را پیدا کردم و کمی با مادرش در مورد ازدواج نکردن آقا محسن حرف زدیم. خود شهید باور نمی‌کرد که من شماره منزلشان را گیر بیاورم و با مادرش در باره ازدواجش صحبت کنم. به طور کل آقا محسن سپاه را برای شهادت انتخاب کرده بود تا اینکه توانست به آرزویش برسد. هر کس محسن را می‌دید جذبش می‌شد و حتی آنهایی هم که او را نمی‌شناختند در مراسم تشییع‌اش شرکت داشتند و می‌گفتند حیف شد که رفت. سر مزار آقا محسن که بودم دیدم خانمی زار زار گریه می‌کند. گفتم حاج خانم شما که او را نمی‌شناسید برای چه گریه می‌کنید؟ گفت: «برای جوانی‌اش که شهید شده است.» به آن خانم گفتم: «شما که او را نمی‌شناسید اینطور دارید گریه می‌کنید من که چند سالی با ایشان رفیق بودم مگر می‌شود از فراقش گریه نکنم و نسوزم.»

گفت‌وگو

گفت وگوی «جوان» با همسر شهید مدافع حرم سیدحسن موسوی از لشکر فاطمیون

تنها یک بار دخترش را دید و شهید شد

زینب محمودی عالمی

اسلام مرز نمی‌شناسد. هر کجای جغرافیای این کره خاکی که باشی، وقتی ندای مظلومیت مسلمانی را شنیدی انسانیت حکم می‌کند به فریادش برسی. شهدای مدافع حرم اعم از فاطمیون، زینبیون، شهدای حزب‌الله لبنان و شهدای ایرانی انسان‌های حق طلبی بودند که فریاد ستمدیدگان را شنیدند و به یاری‌شان شتافتند. شهید سیدحسن موسوی یکی از فداییان حریم و حرم بانوی مقاومت حضرت زینب (س) بود که وقتی اخبار سوریه را شنید، همسر جوان و دختر یکساله‌اش را گذاشت و به جبهه مقاومت اسلامی پیوست. آنچه می‌خوانید حاصل همکلامی‌مان با کامله موسوی، همسر شهید مدافع حرم سیدحسن موسوی است. شهیدی که تنها یک‌بار موفق به دیدار دخترش شد. دختر شهید اکنون شش سال دارد و هنگام گفت‌وگوی ما کنار مادر نشسته بود.

> دخترم گاهی خواب پدر شهیدش را می‌بیند. یک‌بار خواب دیده بود پدرش او را می‌بوسد. دخترم یکساله بود که پدرش شهید شد. بعدها که بزرگ‌تر شد، وقتی به یک مراسم دعوت شدیم عکس پدرش را روی دیوار دید و فهمید پدرش شهید شده است

با شهید تشابه فامیلی دارید، با هم فامیل بودید؟

خیر، نسبت فامیلی نداشتیم. از طریق یکی از فامیل‌های دور با ایشان آشنا شدم. سیدحسن متولد ۱۳۶۲ بود که ۲۶ خرداد سال ۱۳۹۳ شهید و در گلزار شهدای مشهد به خاک سپرده شد. همسرم هشت سال از من بزرگ‌تر بود. دو، سه سال بیشتر با شهید زندگی نکردم.

گویا شهید موسوی فقط یک‌بار موفق به دیدار دخترش شده بود؟

بله، دخترم یکساله بود که پدرش شهید شد. آن موقع ما ایران نبودیم. همسرم فقط یک‌بار دخترش را دید و به جبهه رفت. با شنیدن خبر شهادت سیدحسن تا بخواهیم به ایران بیاییم به مراسم چهلمش رسیدیم.

شغل همسرتان چه بود؟

شغل آزاد داشت. به بهانه اینکه بیاید ایران کار کند به سوریه رفت. من نمی‌دانستم سوریه کجاست و آنجا چه خبر است. آن موقع در مزار شریف افغانستان ساکن بودیم. حتی بعد از اینکه همسرم شهید شد هنگام تدفینش نبودم. مراسم اربعینش به ایران رسیدم. در دو، سه سال زندگی مشترکمان اغلب از هم دور بودیم. من افغانستان بودم و او ایران بود. بعد از یک‌سال زندگی مشترکمان دخترم به دنیا آمد. همسرم موقع زایمان دخترمان کنارم بود. بچه را که دید یک گوشواره به گوشش انداخت و رفت. اخلاق و رفتارش خوب بود. خوش اخلاق و مهربان بود. چون زیاد پیش من نبود خاطرات زیادی از او در خاطرم نمانده است. وقتی به عقد شهید در آمدم او را ندیده بودم. افغانستان بودم که برایم عروسی گرفتند و آمدم ایران او را دیدم. بعد به وطن برگشتیم. مدتی در افغانستان بودیم تا اینکه همسرم به ایران برگشت و به سوریه رفت و همان بار اول شهید شد. چهار سال بعد از شهادت همسرم ازدواج کردم. وقتی دوباره ازدواج کردم دخترم با همسرم خیلی انس گرفت و او را بابا صدا می‌کند.

چه شد که سیدحسن تصمیم گرفت مدافع حرم شود؟

نمی‌دانم با خدای خود چه عهدی داشت. او کار و زن و فرزندش را داشت، اما اعتقاداتی داشت که باعث شد به سوریه برود و به شهادت برسد.

دخترتان هنگام شهادت پدرش خیلی کوچک بود. ارتباط قلبی با شهید دارد؟ از پدرش به او چه می‌گویید؟

دخترم گاهی خواب پدر شهیدش را می‌بیند. یک‌بار خواب دیده بود پدرش او را می‌بوسد. دخترم یکساله بود که پدرش شهید شد. بعدها که بزرگ‌تر شد، وقتی به یک مراسم دعوت شدیم عکس پدرش را روی دیوار دید و فهمید پدرش شهید شده است. اوایل گاهی بهانه پدرش را می‌گرفت وقتی می‌دید بچه‌ها کنار پدرشان هستند. از مادربزرگ و عمه‌اش سؤال می‌کرد چرا بقیه دستشان در دست پدرشان است ولی پدرم پیش من نیست. خیلی به حرف‌های دیگران توجه می‌کرد. دخترم خیلی شبیه پدرش است. پدرش زیبا و باهوش بود. من هم با اینکه خیلی در کنار همسرم نبودم، اما وقتی شهیدم یادم می‌آید دلم برایش می‌سوزد. الان هم وقتی خوابش را می‌بینم فکر می‌کنم زنده است. چون زمانی که دفنش می‌کردند ایران نبودم، هنوز هم باور نمی‌کنم شهید شده و فکر می‌کنم زنده است.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۷۲۸

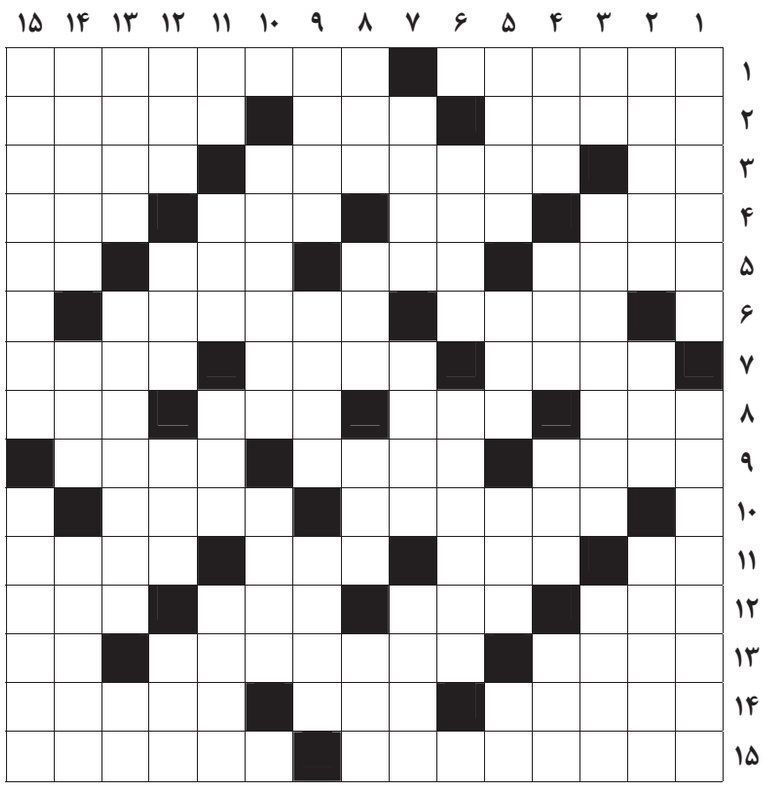

از راست به چپ

■ ۱- عید الله اکبر و عید ولایت بر شیعیان جهان مبارک‌باد- از آثار دیدنی اصفهان ■ ۲- شهری در ایتالیا- فام- از اصول دین ■ ۳- انبار کشتی- نمای عمومی در سینما- بیست و چهارمین حرف الفبای یونانی ■ ۴- یک حرف و سه حرف- میوه پرخاصیت- شتر بارکش- در فرهنگ لغت به معنی سهل و نرم آمده است ■ ۵- پیشوای دینی- باد و نسیم- دورویی- ساز شاکی ■ ۶- پرنده‌ای شبیه کبک- موجب شادمانی و آرامش ذهن ■ ۷- جنس تاج دندان- شجاع- صلح و سازش ■ ۸- وحشت- نیروگاهی در مازندران- رها و آزاد- پرش عصبی ■ ۹- ورم- خبرگزاری ایتالیا- حاذق و کاردان ■ ۱۰- کابوس- سازمان فضایی امریکا ■ ۱۱- دوندگی- طایفه‌ای از قوم اسلاو- کاسه گردان- والاتر ■ ۱۲- قرض بانکی- خندق بلا- شماره و رقم- برداشت محصول ■ ۱۳- از اسامی پسران- کشوری در امریکای مرکزی با مرکزیت تگوسیگالپا- ویتامین جدولی ■ ۱۴- از اجرام آسمانی که از خود نور ساطع نمی‌کنند- انگشت بزرگ- ابزار اندازه‌گیری قطر لوله و میله ■ ۱۵- فن‌سالار- معلم ثانی

از بالا به پایین

■ ۱- دلسوز- توضیح‌خواستن ■ ۲- دستگاه تولید برق صنعتی- مادر وطن- سدی بر روی سفیدرود ■ ۳- پهلوان- کشور کاتولیک‌نشین- بین ■ ۴- خس خس سینه- سلاح صبور- بدبوی پرخاصیت- بدجنس و ناسازگار ■ ۵- شیطان- بدان و آگاه باش- آبفشان حمام- خرابکاری اینترنتی ■ ۶- توان و قدرت- وسیله نقلیه سال‌های دور ■ ۷- فوتبال امریکایی- کتاب امیل زولا- محل پیدایش ■ ۸- سرشت و طبیعت- دلیل و برهان- حجر- یکی آن صدا ندارد ■ ۹- اندیشه و فکر- نژاد ما- از فیلم‌های حاتمی کیا ■ ۱۰- کاغذی که در محیط اسیدی به رنگ سرخ و در محیط قلیایی به رنگ آبی در می‌آید- کمیاب ■ ۱۱- مادر لر- پایتخت اوکراین- پرنده سعادت- پایتخت بنگلادش ■ ۱۲- بیهوشی- برابر و نزد- حیوان مسابقه‌ای- مهمانی ■ ۱۳- درخشان و تابان- شهری در استان البرز- حرف نفی عرب ■ ۱۴- شهر آرامگاه ناصرخسرو- ماه پرتابی- آمیختن و تلفیق ■ ۱۵- مابعدالطبیعه- کشور زاگرب

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک‌بار به کار روند.

	۹	۵		۲				
		۲		۹	۳			
	۳						۶	۲
۶		۸	۳					
			۴	۵				
							۲	۴
						۶		۷
۱	۲	۶					۵	
			۵	۴				

جدول کلمات متقاطع
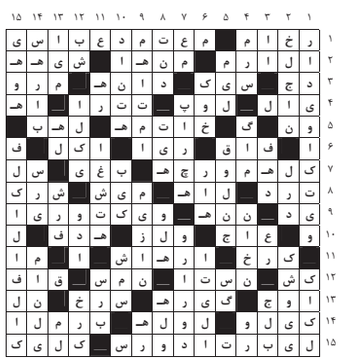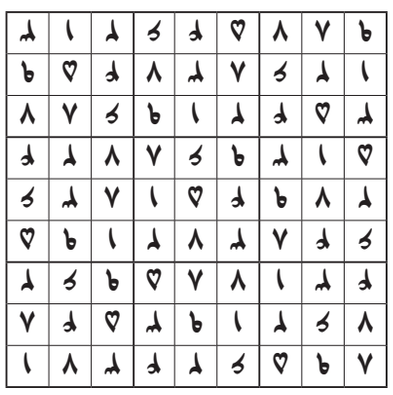
پاسخ جدول شماره ۵۷۲۷